

نظام سرمایه‌داری و ساختار جامعه بین‌الملل

(لیبرالیزم و جهان سوم)

□□ نوشته: دکتر داریوش اخوان زنجانی از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

سیاسی - اجتماعی در اروپا، کنسرت اروپا، رومان‌تیزم و فنودالیزم (یا لا اقل حکومت فنودالها)؛ ۱۸۹۵-۱۸۷۴: در طی فاصله این سالها توسعه سرزمینی یعنی امپریالیزم (توسعه از طریق هماهنگی قدرت مالی و سیاسی) مانع پیدایش بحرانهای اجتماعی می‌شود. آیا سسیل رودس سرسخت‌ترین پرچمدار امپریالیزم نمی‌گوید که: من همیشه گفته‌ام «[ایجاد] امپراتوری [حلال] مسئله نان و آب است. اگر می‌خواهید از جنگ داخلی جلوگیری کنید، باید امپریالیست شوید.»^۲؛ برپائی کنفرانس امپریالیستها در برلن (۱۸۸۵-۱۸۸۴)، ایجاد دادگاههای لاهه برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات، و گزینش ناسیونالیسم و نژادپرستی به عنوان ایدئولوژی سرمایه‌داری و توسعه‌گرانی. بین سالهای ۱۹۴۶-۱۹۱۴ توسعه سرزمینی سرمایه‌داری دیگر امکان‌پذیر نبود چرا که امپریالیزم همه جهان را در بر گرفته بود (وشوروی خود را از این سیستم دور نگه داشته بود). در نتیجه، بحرانهای سیاسی - اجتماعی در درون جوامع سرمایه‌داری و رقابت بین سرمایه‌داران برای تسلط بر سیستم سرمایه‌داری (کنترل سرمایه) مشاهده می‌شد. حکومتهای سرمایه‌داری قدرتمند، جامعه ملل را برای حفظ صلح، ثبات و امنیت ایجاد کردند و اخلاق‌گرانی به عنوان یک ایدئولوژی، برای حفظ وضع موجود مورد توجه قرار گرفت. در این مورد آئی. اچ. کارمی نویسد: «اخلاق‌گرانی در فاصله دو جنگ صرفاً منافع قدرتهای برتر یعنی انگلیس و آمریکا را توجیه می‌کرد. هدف آنها حفظ وضع موجود بود؛ رقابتی بود بین کسانی که دارند و کسانی که ندارند.»^۳

مرحله ب که از سال ۱۹۷۳ آغاز می‌شود دارای ویژگی‌های مشابهی است. در سالهای ۱۹۷۳-۱۹۴۶، جهان سرمایه‌داری به رهبری آمریکا زمینه را برای توسعه و انباشت سرمایه فراهم کرد. با این تفاوت که در این مرحله سرمایه عمدتاً درون‌گرا بود، یعنی اهداف سه‌گانه‌ای اتخاذ شده بود: ۱-

بدون تردید مهمترین ویژگی نظام سرمایه‌داری، جستجوی سود هرچه بیشتر است. اندیشمندان و نویسندگانی که با ایدئولوژی‌ها و گرایشهای سیاسی متفاوت - از جان لاک تا مارکس - سودجویی را تعریف و تبیین کرده‌اند، دو روند را در نظام سرمایه‌داری در نظر گرفته‌اند. نخست، انباشت و تمرکز روزافزون سرمایه در دست تعداد پیوسته رو به کاهشی از شخصیت‌های حقیقی یا حقوقی؛ دوم، توسعه‌گرانی سرزمینی که زمینه را برای روند نخست هموار می‌کند و در عین حال معلول آن نیز می‌باشد. تجربه تاریخی آشکارا نشان می‌دهد که نخبگان و همچنین حکومتها در سیستم‌های سرمایه‌داری زمینه را برای امنیت، رشد و توسعه سرمایه فراهم کرده‌اند و در صورت عدم موفقیت، دچار بحرانهای ژرفی شده‌اند. با بررسی اجمالی نظریه کندراتیف (Kondratieff)، این نکته به خوبی روشن می‌شود.^۱ از دیدگاه جورج اف. روی، سرمایه‌داری جهانی دوره‌های پنجاه ساله‌ای را طی می‌کند که هر دوره شامل دو مرحله الف و ب می‌شود. مرحله الف عبارت است از مرحله رشد و توسعه اقتصادی که سالهای ۱۸۱۳-۱۷۹۰، ۱۸۷۴-۱۸۴۴، ۱۹۱۴/۱۶-۱۸۹۵ و ۱۹۷۳-۱۹۴۶ را دربر می‌گیرد. مرحله ب یا مرحله رکود شامل سالهای ۱۸۵۰-۱۸۱۳، ۱۸۹۵-۱۸۷۴، ۱۹۴۶-۱۹۱۴/۱۶ و ۱۹۷۳ (که طبق نظریه فوق تا ۱۹۹۴ ادامه دارد) می‌باشد.

او در مورد مرحله ب به دو نکته اشاره می‌کند. اول اینکه در مرحله ب سیستم سرمایه‌داری دچار بحران انباشت سرمایه و بی‌ثباتی‌های سیاسی - اجتماعی ناشی از تضاد بین سرمایه و کار بوده است؛ دوم اینکه در این مرحله حکومتهای سرمایه‌داری برای حفظ وضع موجود سیاسی - اجتماعی و جلوگیری از نتایج سوء رقابت ناشی از نیازهای نظام سرمایه‌داری (نیاز به انباشت و توسعه) همکاری‌هایی را به منظور هماهنگ کردن سیاستها و حل اختلافات و ایجاد ایدئولوژی لازم آغاز می‌کنند. ۴۴-۱۸۱۳: بحرانهای

منفی (اولین بار در سال ۱۹۷۱)، رقابت تجاری اروپا و ژاپن، رکود و تورم در غرب که ضمناً همراه با بحرانهای سیاسی - اجتماعی در داخل جوامع غربی به ویژه آمریکا بود^۵ زمینه را برای فروپاشی سیستم برتون وودز فراهم ساخت. در سال ۱۹۷۱ نیکسون سیستم تبدیل دلار به طلا (۳۷ دلار برای هر اونس طلا) را ملغی و دلار را یک ارز شناور اعلام کرد. این امر به معنی کاهش ارزش دلار بود که با ماده ۱۰ اساسنامه صندوق بین المللی پول مغایرت داشت. همزمان، تعرفه های گمرکی بر کالاهای وارداتی به آمریکا به میزان ده درصد افزایش یافت. این امر نیز با اصول گات مغایر بود. این دو کار که به «شوگ نیکسون» معروف شد، در واقع عبارت بود از ملی گرایی اقتصادی، و آغاز جنگهای تجاری و مالی بین کشورهای سرمایه داری توسعه یافته. همچنین، از لحاظ سیاسی و اقتصادی، نیکسون و کیسینجر یک سیاست انزواگرایی محدود در پیش گرفتند. هدف شوگ نیکسون مبارزه با رقابتهای تجاری - مالی ژاپن و آلمان بود و نهایتاً می توان گفت که هدف شوگ نیکسون تجدید تسلط آمریکا بر اروپا و ژاپن بوده است.^۶ در کنار مسائل فوق، جهان سوم نیز مشکلات عدیده ای برای سرمایه داری جهانی فراهم کرد. کشورهای جهان سوم، پس از استقلال، ملت گرایی سیاسی و اقتصادی را الگو قرار دادند و با الهام گرفتن از نظام اقتصادی شوروی، یعنی مداخله دولت در امور اقتصادی و اعمال کنترل بر آن به موفقیت های اقتصادی محدودی نایل شدند. برای نمونه، در دهه هفتاد رشد متوسط تولید ناخالص کشورهای جهان سوم بین شش تا هفت درصد بود.^۷ ولی کشورهای پیرامون سریعاً به این واقعیت پی بردند که استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی فاقد کارایی و ارزش عملی می باشد و نهایتاً رشد و توسعه در گرو استقلال اقتصادی است. در نتیجه، همکاری های اقتصادی، تجاری و سیاسی در سطح جهانی بین کشورهای جهان سوم به طور جدی آغاز شد و سیاست رویارویی با غرب اتخاذ گردید. تولیدکنندگان مواد اولیه مانند نقره، مس، فسفات، بوکسیت و... او یک و روشهای کشورهای صادر کننده نفت را الگو قرار دادند.

جنبش عدم تعهد، گروه ۷۷ و انواع سازمانهای جهان سوم، به ویژه کنفرانس سازمان ملل برای توسعه و تجارت همراه با سازمانهای تولید کننده مواد اولیه از طریق هماهنگ کردن سیاستها و با استفاده از شرایط حاکم بر مجمع عمومی سازمان ملل - همسنگی سیاسی شرق و غرب - طرح نظم نوین اقتصادی جهانی و منشور حقوق و وظایف کشورها را به تصویب سازمان ملل رساندند. دهه هفتاد، مرحله اوج گیری رویارویی شمال و جنوب نیز تلقی می شود.

همانطور که پیشتر عنوان شد، نیکسون و کیسینجر به منظور مبارزه با مشکلات و شرایط فوق، راه انزواگرایی نسبی، ملت گرایی اقتصادی و رویارویی با جهان سوم و رقبای آمریکا را در پیش گرفتند. اما در این هنگام بین المللی شدن سرمایه به نقطه اوج خود رسیده بود. برای مثال، سرمایه گذاری های خصوصی آمریکا در اروپا از ۱/۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۵۰ به ۳۰/۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۲ افزایش یافته بود. شماره بانکهای آمریکایی دارای شعبه در خارج، از ۸ بانک در سال ۱۹۶۰ به ۱۲۹ بانک در سال ۱۹۷۴ رسیده بود. در همان سالها، تعداد شعب خارجی بانکهای آمریکایی از ۱۳۱ مورد به ۷۳۷ مورد افزایش داده شد؛ سرمایه شعب خارجی آنها از ۳/۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۶۰ به ۱۵۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴ رسید و سرمایه خارجی در همین شعب طی همان سالها از ۳ درصد کل دارایی آنها تا ۱۷/۷ درصد بالا رفت.^۸ بین المللی شدن فعالیتهای اقتصادی، تجاری و مالی، یعنی افزایش تعداد و قدرت سرسام آور شرکتهای فراملی و همچنین بیشتر شدن گروهها و اشخاصی که در حفظ این سیستم ذینفع هستند.

سیاستهای نیکسون فقط می توانست زمینه های لازم برای توسعه فعالیتهای شرکتهای فراملی و سرمایه مالی بین المللی را از بین ببرد و نهایتاً فعالیتهای برون مرزی آنها را محدود کند؛ همزمان، اقدامات جهان سوم فقط می توانست موجب کاسته شدن دامنه فعالیت و اخراج شرکتهای فراملی از صحنه های

بازسازی ویرانی های جنگ ۲- تأمین حفظ سیستم در مقابل شوروی، ۳- انباشت سرمایه در درون کشورهای توسعه یافته؛ مناطق دیگر جهان خارج از این سیستم اما تحت الشعاع آن قرار گرفته بودند.

موفقیت در تحقق اهداف فوق همراه با رشد اقتصادی مطلوب در غرب در دهه ۶۰ (م) به اوج می رسد و نهایتاً سقوط منحنی رشد و توسعه در سال ۱۹۷۳ آغاز می شود و مرحله نوینی از توسعه افقی بر مبنای همکاری سرمایه و حکومت های کشورهای توسعه یافته پدید می آید. با پایان گرفتن نظام دو قطبی، آمریکا خود را به عنوان رهبر بلامنازع این فرآیند توسعه معرفی می کند و یک رو بنای سیاسی - ایدئولوژیک، یعنی حقوق بشر، دموکراسی، مداخله گرایی و تصمیم گیری در سطح شورای امنیت سازمان ملل متحد را منطبق با نیازهای سرمایه داری بر دیگران تحمیل می کند. به دیگر سخن، پیوسته یک ساختار رو بنائی (ژادپرستی، اخلاق گرایی، آزادی (برای سرمایه) و دموکراسی) همساز با نیازهای ساختارهای زیربنائی ایجاد شده است.

این ساختارهای رو بنائی در شکل گیری ساختارهای جامعه بین الملل در دوره های مختلف نقش کلیدی داشته و به گونه ای گریزناپذیر در شکل گیری و حتی تعیین رفتار بازیگران جامعه بین الملل مؤثر افتاده است. هدف این نوشتار شناخت این ساختارها در دوره ۱۹۹۴-۱۹۷۳ با توجه به کشورهای توسعه نیافته می باشد و در این رهگذر موارد زیر بررسی خواهد شد:

- ۱- علل و چگونگی پیدایش رو بنای کمیسیون سه جانبه
- ۲- چگونگی عملکرد بازیگران قدرتمندتر: لیبرالها و صندوق بین المللی پول
- ۳- شرایط حاکم بر کشورهای توسعه نیافته (در داخل) و همچنین بررسی رفتارهایی که بر این گروه از کشورها تحمیل شده و می شود (وابستگی و توسعه نیافتگی).

الف - علل و چگونگی پیدایش رو بنای

پیدایش ساختارهای رو بنائی دو دهه اخیر ناشی از واکنش غرب بویژه آمریکا به فروپاشی سیستم «برتون وودز» و همچنین سیاستها و اقدامات جهان سوم برای مقابله با نظامی جهانی که تجارت نابرابر را بر آنها تحمیل می کرد، بوده است.

بحرانهای دهه ۳۰، ضرورت مدیریت چند ملیتی بر سیستم سرمایه داری جهانی را به خوبی نشان داد. در این راستا، شورای سیاست خارجی ایالات متحده، در اواخر جنگ جهانی دوم، طرحی را برای نظم جهانی به رهبری آمریکا ارائه کرد که به پیدایش سیستم برتون وودز منجر گردید.^۹ دو ستون سیستم فوق عبارت بود از: ۱- قدرت جابجائی کالا، سرمایه و خدمات بدون مزاحمت یا محدودیت از طریق کنترل تعرفه های گمرکی؛ کارکرد موافقت نامه عمومی تعرفه و تجارت (گات) نیز تأمین همین آزادی ها بود. ۲- نظارت جهانی بر جابجائی سرمایه از طریق محدود کردن آزادی عمل دولتها (کارکرد صندوق بین المللی پول) از یک سو، و فراهم نمودن سرمایه بلندمدت برای بازسازی و توسعه (کارکرد بانک جهانی ترمیم و توسعه) از سوی دیگر. گرچه بانک جهانی در ابتدا فعالیتهای خود را به اروپا محدود می کرد، اما از ۱۹۶۱ به بعد، به منظور اجرای طرح اتحاد برای پیشرفت «کندی»، فعالیتهای خود را به جهان سوم نیز گسترش داد و لذا ابعاد کاملاً جهانی به خود گرفت.

نظام برتون وودز در واقع طرحی بود برای اداره یک سیستم امپریالیستی جهانی به رهبری آمریکا. قدرت اقتصادی و نظامی آمریکا ثبات و امنیت سیستم فوق را تأمین می کرد. شکست آمریکا در ویتنام در سال ۱۹۷۳، که مترادف با آغاز مرحله ب کترادیف بود، بیانگر فروپاشی سیستم اقتصادی حاکم بر جهان پس از جنگ دوم تلقی می شود. مشکلات اقتصادی و سیاسی ناشی از جنگ ویتنام، تراز پرداختهای

وابستگی متقابل (که از زمان ریاست جمهوری کارتر - در واقع حکومت سه جانبه گرایان - از اعتبار خاص برخوردار شده است) بیانگر نوع روابط تحمیل شده بر کشورهای کوچکتر می باشد. نظریه فوق همراه با همگرانی اقتصادی و جهانی شدن اقتصاد کشورها مطرح می شود. وابستگی متقابل، در عمل، یعنی مخالفت با ملت گرایی اقتصادی و سیطره قوانین مربوط به سرمایه جهانی، مرزهای باز و آزادی عمل برای شرکتهای جهانی. از نظر «سه جانبه گرایان»، هدف امن کردن جهان (لذا حفظ صلح) برای وابستگی متقابل (لذا نقش حقوق بشر برای مبارزه با دولتهای اقتدارگرا و مخالفان سه جانبه گرایی) یعنی محدود کردن توان دولتها برای مداخله در امر وابستگی متقابل و تبادل کالا و خدمات.

بدین سان مشاهده می شود که «سه جانبه گرایی» برای حل مشکلات سرمایه جهانی، که عبارت بود از سیاست رویارویی، ملت گرایی و انزواگرایی واقع گرایانی مانند نیکسون از یک سو، و عدم تمایل جهان سوم به همکاری با سرمایه جهانی از سوی دیگر، این پاسخ را فراهم می کند که اقتصاد کشورها باید جهانی شود. همکاری و تعاون باید در مقابل رویارویی قرار گیرد و غرب باید جبهه متحدی در برابر جهان سوم تشکیل دهد. به دیگر سخن، طرح برزینسکی یعنی خودداری از رویارویی و درگیری از یک سو و حفظ رهبری آمریکا با همکاری شرکتهای جهانی از سوی دیگر، به عنوان دو استراتژی مسلط بر سیاست خارجی آمریکا، مورد قبول واقع می شود. نظریه فوق در گزارش ۱۹۷۷ کمیسیون به این شکل مطرح شده است:

- ۱- حمایت از همکاری و تعاون؛
 - ۲- ایجاد جبهه متحد در برابر کشورهای توسعه نیافته و شوروی؛
 - ۳- بازسازی اقتصاد جهانی از طریق گسترش رقابت سالم؛
 - ۴- کشورهای عضو باید در مرکز امور تجاری و مالی و اقتصادی جهان قرار گیرند، نقش محوری داشته باشند و موقع خود را حفظ کنند؛
 - ۵- فراهم ساختن زمینه برای درگیر کردن جهان سوم، چین و شوروی در اقتصاد جهانی.^{۱۴}
- در این مقطع، پرسشی که مطرح می شود این است که همکاری و تعاون بین کشورهای مرکز از یک سو و وابستگی متقابل میان مرکز و پیرامون از سوی دیگر چگونه پدید می آید؟

در این پرسش، ابتدا نهاد یا مرکز تصمیم گیری اعضای کمیسیون سه جانبه مورد توجه قرار می گیرد. پاسخ به سوال فوق از حوصله این مقاله خارج است و به بیان این نکته بسنده می شود که نهاد تصمیم گیری مورد نظر، گروه هفت کشور بزرگ صنعتی جهان موسوم به G7 می باشد و اینکه G7 بر مبنای پیشنهاد کمیسیون سه جانبه بنیانگذاری شده است. نکته دوم این است که وابستگی متقابل جهانی به منظور ملحق ساختن هر چه بیشتر و کاملتر کشورهای جهان سوم به سیستمی که در آن بازیگران به یکدیگر وابسته هستند و لذا - در رابطه نابرابری که برای جهان سوم ایجاد می شود - آزادی عمل خود را از دست می دهند، به چه صورت پدید می آید و گسترش می یابد؟ در این مورد واژه کلیدی، «درگیر ساختن» می باشد.^{۱۵} درگیر کردن جهان سوم، راه ایجاد وابستگی متقابل است. دولت کارتر، دولت ریگان (در سطح محدودتر)، دولت بوش (از جناح لیبرال حزب جمهوریخواه) و بالاخره دولت کلینتون در راستای اندیشه های فوق عمل کرده اند و می کنند. آموزه سیاسی آنتونی لیک (A. Lake)، مشاور کلینتون در امر امنیت ملی که عبارت است از گسترش دموکراسی و نیروهای بازار^{۱۸}، بیانگر همین اندیشه ها می باشد.

استراتژی و روشهای به کار گرفته شده برای درگیر کردن جهان سوم (و امروزه جمهوری خلق چین و کشورهای بلوک شرق سابق) با توجه به شرایط سیاسی حاکم بر همان مناطق تنظیم شده و می شود. در مجموع می توان به روشهای زیر اشاره کرد.

- ۱- پشتیبانی از گروهها و نخبگان میانه رو. بینش لیبرالها این است که در

اقتصادی، تجاری و مالی در بخش عمده ای از جهان شود. به دیگر سخن، سیاستهای نیکسون و اختلافات شمال - جنوب منافع سرمایه داران بین المللی را شدیداً تهدید می کرد و می توانست نظام اقتصادی جهان سرمایه داری را ویران نماید. تصادفی نیست که زمان اوج گیری مشکلات فوق، یعنی سال ۱۹۷۳، همان سال پیدایش کمیسیون سه جانبه نیز می باشد.

کمیسیون سه جانبه

در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد، رفته رفته این اندیشه در آمریکا شکل گرفت که قدرت اقتصادی در سه منطقه جهان، یعنی آمریکا، اروپا و ژاپن متمرکز شده است و منطبق با شرایط عینی فوق، بازیگران مورد نظر در روابط بین الملل آینده نقش تعیین کننده ای ایفاء خواهند کرد. از نظر برزینسکی، که از شناخته ترین سخنگویان این اندیشه ها می باشد، حاکمیت سنتی کشورها زیر فشار نیروهای فوق ملی مانند شرکتهای جهانی، بانکها و سازمانهای بین المللی در حال فروپاشی است. همزمان، نخبگان ماوراء ملی نقش پیوسته مهمتری را در سیاست جهانی بازی می کنند.^{۱۰} جامعه جهانی کشورهای توسعه یافته ای که در حال شکل گیری می باشد، نیازمند نهادهایی است که در آن تبادل نظر پیرامون مسایل مشترک انجام گیرد و طرح های لازم ارائه گردد. اندیشه های برزینسکی، قدرت سیاسی راکفلر و کمک های مالی نهادهایی مانند بنیاد فورد و سازمان بروکینگز دست در دست هم نهادند و کمیسیون سه جانبه را در سال ۱۹۷۳ بنیاد کردند. اعضای کمیسیون را عمدتاً نخبگان سیاسی و اقتصادی آمریکا، اروپا و ژاپن تشکیل می دهند.^{۱۱}

درباره ایدئولوژی و گرایشهای سیاسی کمیسیون سه جانبه دیدگاههای گوناگون و متفاوتی وجود دارد.^{۱۱} اما احتمالاً اشتباه نخواهد بود که گفته شود همانطور که در مانیفست مارکس آمده بود «کارگران جهان متحد شوید»، در ایدئولوژی کمیسیون هم آمده است «سرمایه داران جهان متحد شوید». به دیگر سخن، هدف کمیسیون ایجاد همکاری بین طبقات حاکمه در سه منطقه مذکور برای حفظ منافع نظام سرمایه داری می باشد. در واقع، کمیسیون کمیته مشورتی سرمایه مالی جهانی^{۱۲} و سازنده ایدئولوژی برای آن است. «سه جانبه گرایی (ایدئولوژی کمیسیون)، اندیشه و ایدئولوژی شرکتهای جهانی است و لذا هدف کمیسیون سه جانبه عقلانی کردن، تقویت و سوق دادن اقتصاد جهانی در راستای منافع خود می باشد.»^{۱۳} مشاهده می شود که از نظر «سه جانبه گرایان»، حاکمیت مزاحم است. جورج بال (G. Ball) وزیر امور خارجه سابق آمریکا، بانکدار و عضو کمیسیون، به گزارش ۱۹۷۷ کمیسیون اشاره می کند و می گوید «مرزهای سیاسی دولتها، برای تعریف گستردگی و دامنه فعالیتهای تجاری مدرن خیلی محدود است».^{۱۳}

برای شرکتهای جهانی، حاکمیت دولتهای مقتدر و چپ گرا یا مردمی عنصری مزاحم است، اما در عین حال آنها نیازمند خدمات دولتها برای اعمال سیاستهای خود، سرکوب مخالفان و تهدیدستان هستند. لذا حاکمیت در بعد اقتصادی باید محدود گردد ولی در بعد اجتماعی داخلی کشورها باید حفظ شود به گونه ای که توان تأمین منافع سرمایه داران جهانی را داشته باشد. روش مرجع کمیسیون برای اجرای طرحهای خود، پیشنهاد کردن سیاستهایی بود که کشورهای عضو در هر سه منطقه می توانستند با استفاده از آن خطوط داخلی و خارجی خود را نسبت به مسایل اقتصادی، جهان سوم و بلوک شرق هم آهنگ کنند. در گزارش سال ۱۹۷۷ کمیسیون، در کنار دفاع از حقوق بشر و حفظ صلح جهانی (به منظور گسترش و تعمیق وابستگی متقابل) مدیریت اقتصاد جهان مطرح شده است. این مدیریت، توسط سه مرکز، با کمک کشورهای متوسط (کمتر توسعه یافته یا توسعه یافته و کوچکتر) بر ضد جهان سوم اعمال می شود.^{۱۴} در این مورد برزینسکی می گوید «عاملی که امنیت ما را تهدید می کند کمونیزم نیست. تهدید از جانب جهان سوم و جهان چهارم است و عبارت است از عدم تمایل آنها به همکاری با اهداف و آرمانهای کمیسیون».^{۱۵}

وزیر خزانهداری وقت آمریکا، در سال ۱۹۸۳ اعلام کرد یک استراتژی فراگیر جهانی اتخاذ شده است که شامل پنج بخش زیر می‌باشد:^{۲۴}

- ۱- تحول ساختاری (تعدیل اقتصادی) در کشورهای دریافت‌کننده وام باید به طور مؤثر به اجرا گذاشته شود؛
- ۲- صندوق بین‌المللی پول تضمین کند که وام‌های داده شده همراه با سیاست‌های لازم باشد و این سیاست‌ها به طور فشرده به اجرا درآید؛
- ۳- چنانچه کل سیستم در معرض خطر قرار گیرد، دولت‌ها و بانک‌های مرکزی کشورهای وام‌دهنده باید وام‌های لازم را فراهم کنند؛
- ۴- روند اعطای وام بانک‌های خصوصی به کشورهایی که سیاست تعدیل اقتصادی را به اجرا گذاشته‌اند باید ادامه یابد؛
- ۵- از اتخاذ سیاست‌های تجاری ای که موجب محدود شدن تجارت گردد باید خودداری شود.

ج - شرایط حاکم بر کشورهای توسعه نیافته

پیرامون سیاست تعدیل اقتصادی سه پرسش زیر مطرح می‌شود:

- ۱- تعدیل اقتصادی یعنی چه؟
- ۲- آیا تعدیل اقتصادی موجب رشد و توسعه می‌شود؟
- ۳- تعدیل اقتصادی چه نتایجی در بردارد؟

اندیشه حاکم بر سیاست تعدیل اقتصادی این است که: (۱) منابع و امکانات موجود باید به کار گرفته شود یا اگر به کار گرفته می‌شود باید از آنها بهره‌برداری صحیح‌تری به عمل آید. (۲) ساختارها و نهادهای داخلی مانع توسعه می‌شود (گزارش ۱۹۸۱ صندوق به نام «گزارش برگ Berg Report برای آفریقا»). لذا تحول در ساختارها نه تنها فی‌نفسه لازم است بلکه انگیزه‌های لازم را برای موفقیت فراهم می‌کند. مفهوم سخن این است که رقابت، که انگیزه آن را سود و جستجوی منافع شخصی تشکیل می‌دهد، موجب رشد و توسعه می‌شود.

سیاست تعدیل اقتصادی شامل سه مرحله است:

- ۱- ایجاد ثبات در کوتاه مدت. تحولات ساختاری عمیق ناگزیر زمینه‌ساز بی‌ثباتی اقتصادی (و سیاسی) خواهد بود و دادن وام وسیله مناسبی برای حفظ ثبات اقتصادی - سیاسی تلقی می‌شود. در این راستا دونالد ریگان اعلام کرد که فراهم کردن وام تا زمانی که تعدیل اقتصادی نتایج لازم را به بار آورد، سیاست غرب است.^{۲۵}

در طرح بیکر (Baker) وزیر خزانهداری وقت آمریکا عنوان شده بود که به منظور اجرای اصلاحات برای حرکت به سوی سیستم بازاری و تحقق رشد، دولت آمریکا از بانک‌های آمریکایی در مورد اعطای وام به دولت‌های مقروض حمایت و آنها را در این راستا تشویق می‌کند.

در کوتاه مدت کشور وام‌گیرنده می‌تواند ثبات اقتصادی را تأمین کند، اما واقعیت این است که وام‌ها برای پرداخت هزینه‌های جاری و واردات کالاهای مصرفی به کار گرفته می‌شود. در نتیجه وام‌هایی که در چارچوب مرحله اول داده می‌شود در بلندمدت مشکل بدهی را که در ابتدای امر موجب پذیرش و اجرای سیاست تعدیل اقتصادی شده است تشدید می‌کند و نهایتاً میزان صدور سرمایه‌بر ورود آن فزونی می‌گیرد. بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، در مجموع هفتاد کشور سیاست تعدیل اقتصادی را پذیرفتند و کل بدهی کشورهای جهان سوم که در ۱۹۸۰ بالغ بر ۶۵۸ میلیارد دلار بود در سال ۱۹۹۳ به ۱۱۷۰ میلیارد دلار رسید.^{۲۶}

- ۲- تعدیل ساختارها در میان مدت. سیاست تعدیل اقتصادی در عمل چیزی کمتر از یک شوک اقتصادی، اجتماعی و لذا سیاسی نیست چرا که تعدیل اقتصادی سیاست‌های زیر را توصیه یا، بهتر گفته شود، تحمیل می‌کند:
 - ۱- انتقال فعالیتهای اقتصادی از بخش دولتی به بخش غیر دولتی.

غیر این صورت افراد و گروه‌های تندرتر ممکن است موفق شوند قدرت را به دست گیرند. حمایت از حقوق بشر و دموکراسی به عنوان وسیله تحقق هدف فوق قابل بررسی است:^{۲۷}

- ۲- برقرار کردن روابط حسنه و شخصی با رهبران جهان سوم و ذینفع ساختن آنان در ساختار قدرت جهانی،^{۲۸}
- ۳- ذینفع کردن نخبگان سیاسی - اقتصادی جهان سوم در اقتصاد جهانی^{۲۹} یعنی چیزی که در آمریکای لاتین بعنوان بورژوازی کامراندور - سرمایه‌دار داخلی وابسته - شناخته شده است؛
- ۴- پایان دادن به شرایط ناشی از امپریالیسم سنتی مانند مسئله کانال پاناما (۱۹۷۸) بعنوان وسیله‌ای برای هموار کردن زمینه برقراری روابط سیاسی - فرهنگی - اقتصادی و ایجاد یک سیستم پائیات؛
- ۵- حل بحران‌های منطقه‌ای (قرارداد کمپ دیوید ۱۹۷۹ و حل اختلافات اعراب - اسرائیل) برای دستیابی به چهار مورد قبلی و همچنین ایجاد ثبات سیاسی به منظور توسعه روابط تجاری و مدیریت اقتصاد جهانی؛
- ۶- ایجاد روابط فرهنگی گسترده، تبلیغات و توسعه همکاری‌های نظامی؛
- ۷- حمایت از دموکراسی و حقوق بشر بعنوان وسیله‌ای برای برپا کردن سیستم‌های پائیات در داخل جهان سوم و از طریق آن، ایجاد روابط اقتصادی پائیات. برخی نیز استدلال می‌کنند که گسترش تجارت موجب ورود بیشتر و بهتر کشورها به سیستم جهانی می‌شود و بدین وسیله زمینه رعایت حقوق بشر و توسعه دموکراسی فراهم می‌آید.^{۲۲}
- ۸- دیپلماسی بدهی: وابستگی‌های ناشی از بدهی، نقش یک «افسار» را بازی می‌کند که شل و سفت کردن آن (پادشاهی مثبت مانند سرمایه‌گذاری و انتقال تکنولوژی، و اقدامات منفی چون اعمال انواع تحریمها) برای پائیات یا بی‌ثبات کردن جوامع و خفه کردن مخالفان به کار گرفته می‌شود. اهمیت فزاینده هفت مورد اول را نمی‌توان دست کم گرفت، اما بدون تردید دیپلماسی بدهی مهمترین وسیله ایجاد انواع وابستگی‌ها محسوب می‌شود. ابزار ایجاد بدهی، سیاست تعدیل اقتصادیست و مجری آن صندوق بین‌المللی پول.

ب - چگونگی عملکرد بازیگران قدرتمندتر: لیبرالها و صندوق بین‌المللی پول.

کنفرانس باندونگ (۱۹۵۵) فلسفه توسعه اقتصادی بر مبنای ناسیونالیسم اقتصادی و کنترل دولت بر فعالیتهای اقتصادی و تجاری را مطرح کرد. اما همانطور که پیشتر عنوان شد، با آغاز بحران سرمایه‌داری از اوایل دهه هفتاد و نیاز به توسعه افقی که لازمه حل بحران به نظر می‌رسید، ویران کردن الگوی باندونگ و گشودن بازارهای جهان سوم ضروری می‌نمود. لذا گروه G7 در نخستین اجلاس خود (۱۹۷۵) اعلام کرد خطری که منافع اقتصادی مشترک آنها را تهدید می‌کند سیاست‌هایی است که موجب محدود شدن تجارت می‌شود و لذا توصیه کرد سیاست‌هایی اتخاذ گردد که موجب توسعه تجارت جهانی باشد.^{۲۳} همچنین، صندوق بین‌المللی پول بعنوان وسیله‌ای برای ایجاد ثبات در اقتصاد کشورهای توسعه نیافته انتخاب شد. در گردهمایی ۱۹۷۶، جerald فورد رئیس‌جمهور آمریکا شعار داد که هدف، توافق و همکاری برای اجرای سیاست‌هاییست که بتواند مشکلات جهان سوم را حل کند. این سیاست توسط کارتر در سال ۱۹۷۹ نیز تکرار شد و استراتژی دادن وام در قبال تحولات سیاسی اتخاذ گردید. لذا صندوق بین‌المللی پول در گزارشی تحت عنوان «گزارش پیرامون توسعه جهانی» ضمن تأکید بر وابستگی متقابل، استراتژی فوق را توصیه کرد و نهایتاً در سال بعد «تحول در ساختار اقتصادی و توسعه در دهه هشتاد» را ارائه نمود که در اجلاس G7 در نیز مورد تأیید قرار گرفت. یورو بحران‌های ۸۲-۱۹۸۱، دونالد ریگان،

بیشتری می‌شود که به نوبه خود مانع افزایش صادرات می‌گردد و همزمان مزایای ناشی از کاهش قیمت پول را خنثی می‌کند.

تعدیل اقتصادی دو نوع جریان سرمایه را تحمیل می‌کند: جریان انتقال سرمایه (مالیات...) از بخش خصوصی به بخش دولتی و جریان انتقال سرمایه توسط دولت به بانکهای خصوصی و دولتی بین‌المللی برای بازپرداخت وام و بهره. همچنین، سیاست تعدیل اقتصادی دورشته ساختار، یکی داخلی و دیگری خارجی، را بر کشورهای جهان سوم تحمیل می‌کند. در داخل، سرمایه در دست اشخاص و گروههای پیوسته محدودتری متمرکز می‌گردد؛ طبقه متوسط محدود یا نابود می‌شود؛ طبقه تهیدست به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر گسترش می‌یابد؛ تضادهای موجود بین طبقات ثروتمند و فقیر تشدید می‌شود و نتیجه همه اینها بی‌ثباتی سیاسی و ناگزیر اعمال سیاستهای سرکوب‌گرایانه می‌باشد. این تنها نقشی است که سیاست تعدیل اقتصادی برای دولتهای جهان سوم پیش‌بینی می‌کند چرا که نقش دولت در اقتصاد کشور، یعنی اعمال کنترل بر سیاستهای مالی، تجاری، سرمایه‌گذاری و استراتژی‌های توسعه حذف می‌گردد. در واقع دولت ابتکار عمل را از دست می‌دهد و به ابزار یا کانالی تبدیل می‌شود که توسط آن نهادهای مالی جهانی و از طریق آنها G7 سیاستهای خود را به مرحله اجرا می‌گذارند. در نتیجه، یک ساختار عمودی «شمال - جنوب» بر کشورهای پیرامون تحمیل می‌شود و روابط افقی «جهان سوم - جهان سوم» به شدت کاستی می‌گردد. این نیازهای مرکز است که نیروی محرک در یکایک جوامع پیرامون را فراهم می‌کند؛ فعالیتهای اقتصادی تابع آهنگ نیازهای مرکز خواهد بود. با از دست رفتن استقلال و آزادی عمل اقتصادی، و نیز افزایش وابستگی‌ها، آزادی عمل در عرصه سیاسی نیز محدود می‌شود. در واقع همانطور که نشریه بانک جهانی که پیشتر به آن اشاره شد عنوان می‌کند، سیاست تطبیق اقتصادی (با سیستم سرمایه‌داری بین‌المللی) از سیاست تعدیل اقتصادی مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

در پاسخ به این پرسش که سیاست تعدیل اقتصادی موجب رشد و توسعه می‌شود یا نه، دو الگو قابل بررسی است. در خلال بحث‌های پیشین در واقع ابعاد مختلف موضوع مورد بررسی قرار گرفته است، لذا به طور اختصار برای مشخص نمودن چارچوبهای کلی به آنها اشاره می‌شود. الگوی نخست به مکتب شیکاگو موسوم شده است. مبنای فلسفی آن لیبرالیسم به سبک انگلوساکسون (یعنی سازماندهی اقتصادی - اجتماعی مبتنی بر فردگرایی و پیشینه کردن سود فردی)^{۲۹} می‌باشد. مبنای اقتصادی آن نیز انعطاف‌پذیری دستمزدها، قیمتها و رقابت در بازار است. در این سیستم، رقابت ناشی از انگیزه‌های فردی، موجب توسعه می‌شود. الگوی دوم، ساختارگرایی است که بیشتر در متون آمریکای لاتین مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. از نظر ساختارگرایان، ساختارهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی مانع کارایی و مؤثر واقع شدن تعدیل اقتصادی می‌شود. در نتیجه، بخاطر شوکهای اقتصادی و رکود و بی‌ثباتی اقتصادی ناشی از تعدیل، وضع کشورهای جهان سوم به مراتب اسفانگیزتر از دهه ۶۰ می‌باشد. در گزارش سال ۱۹۹۰ بانک جهانی آمده است که نرخ رشد در کشورهایی که سیاست تعدیل اقتصادی را به اجرا گذاشته‌اند پائین‌تر از دیگر کشورها می‌باشد.^{۳۰} از نظر رئیس بانک کشورهای آمریکایی برای توسعه، بر اثر اجرای سیاست تعدیل، پیشرفت‌های دهه ۶۰ خنثی شده است.^{۳۱} نرخ تورم در کشور مالی، بعد از ۱۲ سال تعدیل، ۱۱۷ درصد است؛ در مکزیک پس از ۱۳ سال تعدیل، ۲۰ درصد جمعیت کشور بیکار است، ۴۰ درصد دچار کم‌کاری شده‌اند و ۵۰ درصد زیر خط فقر زندگی می‌کنند؛ در ساحل عاج، درآمد مردم ۵۰ درصد سال ۱۹۸۰ می‌باشد. در نیکاراگوئه، میزان سرمایه‌گذاری نسبت به درآمد ناخالص ملی در سال ۱۹۸۵، ۲۲ درصد بوده و در سال ۱۹۹۲ پس از هفت سال تعدیل به ۱۴ درصد کاهش یافته است. نرخ بیکاری از ۲۰ درصد در سال ۱۹۸۳ به ۵۰ درصد در سال ۱۹۹۴ رسیده و بین سالهای ۱۹۸۳ و ۱۹۹۳ جرائم به میزان ۵۰۰ درصد افزایش یافته است.

خصوصی‌سازی درعمل موجب افزایش قدرت سرمایه‌داران بزرگ می‌شود. با توجه به ساختارهای سیاسی - اجتماعی اکثر کشورهای جهان سوم که در آنها قبیل‌گرایی هنوز حاکم است خصوصی‌سازی در عمل به نفع گروهها یا اشخاص انجام می‌گیرد که به مراکز تصمیم‌گیری دسترسی دارند. نتیجه آن، تمرکز بیشتر قدرت (اقتصادی - سیاسی) در دست عده‌ای محدودتر است. از مسئله عدالت اجتماعی هم که بگذریم، سیاست تعدیل اقتصادی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است زیرا همانطور که پیشتر عنوان شد، فلسفه لیبرالیسم و تعدیل اقتصادی این است که خصوصی‌سازی از طریق افزایش سرمایه‌گذاری خصوصی و تشویق مردم به تلاش و کار بیشتر، انگیزه لازم را برای رشد و توسعه فراهم می‌کند. اما در شرایط ناشی از تعدیل اقتصادی، تولید فزونی نمی‌گیرد بلکه کاهش نیز می‌یابد. تولیدکنندگان کوچک بر اثر خصوصی‌سازی بی‌بند و بار از بازار خارج و اکثراً ورشکسته می‌شوند. شبکه‌های توزیع و تجارت و حمل‌ونقل در دست سرمایه‌داران بزرگ و انحصارات قرار می‌گیرد. سرمایه به سوی تولید سوق داده نمی‌شود بلکه تمرکز قدرت مالی زمینه را برای سفته‌بازی و پیدایش اقتصاد دلالی فراهم می‌کند.

۲- حذف سوبسیدها:

این اندیشه لیبرالی، اهداف سه‌گانه‌ای را دنبال می‌کند که عبارت است از: کاهش مخارج دولت (به منظور جلوگیری از افزایش تورم و نهایتاً کاهش دادن آن)؛ ایجاد انگیزه تلاش و کار بیشتر؛ عدم مداخله دولت در ساختارهای اجتماعی و طبقاتی جامعه. بدین وسیله (و با در نظر گرفتن مورد پیشین) ابعاد ایدئولوژیک تعدیل اقتصادی آشکار می‌شود.

۳- ثبات درآمدها برای حل مسئله تورم

این امر باید همراه دو سیاست پیشین مورد بررسی قرار گیرد. تعدیل اقتصادی پیوسته با تورم بسیار شدید همراه بوده است.^{۳۲} تورم شدید در کنار ثبات دستمزدها، بار تحولات و مجموع فشارهای ناشی از تعدیل اقتصادی را بر دوش نیازمندان می‌گذارد. از این گذشته، معمولاً برای حل مسئله تورم، به جای سیاستهای مالیاتی از سیاستهای پولی، یعنی محدود کردن دسترسی به پول و افزایش بهره استفاده می‌کنند^{۳۳} و در نتیجه امکان سرمایه‌گذاری و لذا رشد محدودتر می‌شود. (در سال ۱۹۹۴ صنایع روسیه با ۳۵-۳۰ درصد ظرفیت کار می‌کرد.)

۴- اتخاذ سیاست تجاری درهای باز.

اندیشه حاکم این است که تجارت موجب رشد می‌شود و صادرات باید برای پرداخت بدهی‌ها افزایش یابد. اما با در نظر گرفتن کیفیت پائین تولیدات (والبته کمبدها) در کشورهای توسعه نیافته، صدور تولیدات صنعتی بسیار محدود است. بنابراین، تنها راه خروج از بحران، افزایش صادرات کشاورزی است. در نتیجه، فعالیتهای داخلی به سوی تولیدات کشاورزی سوق داده می‌شود (صنعت‌زدانی). از سوی دیگر، افزایش صادرات نرخ تورم را بالا می‌برد. سیاست درهای باز درعمل زمینه را برای واردات، یا به عبارت دیگر صادرات شرکتهای چند ملیتی، هموار می‌کند. لذا مشاهده می‌شود که سیاست تعدیل، هرگز موجب رشد و توسعه نمی‌گردد و در هر صورت دارای چنین هدفی نیست.

۵- اجرای سیستم ارزی تک‌نرخ.

از طریق اجرای این سیاست دولت کنترل مالی و ارزی بر تجارت خارجی خود را از دست می‌دهد. یادآوری می‌شود که اتخاذ سیاست تعدیل اقتصادی ناشی از کمبود صادرات و محدودیتهای ارزی می‌باشد، لذا سیستم تک‌نرخ کردن ارز برابر است با کاهش ارزش پول کشور در برابر پولهای خارجی. در تئوری این امر باید زمینه را برای افزایش صادرات هموار کند اما در عمل، دو نتیجه به بار می‌آورد: نخست، به لحاظ کاهش ارزش پول در مقابل پولهای دیگر، مقدار صادرات لازم برای کسب همان درآمد افزایش می‌یابد. فقر و رکود بیشتر حاصل مستقیم چنین سیاستی می‌باشد. دوم، با توجه به وابستگی‌های تجاری و تکنولوژیک به واردات، کاهش ارزش پول موجب تورم

4. L.H. Shoup and W. Minter, *Shopping a New World Order: The Council on Foreign Relations, Blueprint for World Hegemony*, in *Trilateralism*, edited by Holly Sklar, Southend Press, Boston, 1980, pp. 135-156.

۵. مشاهده می شود رکودی که در سال ۱۹۷۳ آغاز شد، از لحاظ بی ثباتی های سیاسی، اجتماعی و ارزشی تفاوتی با مراحل ب کنتراست در برهه های زمانی گذشته نداشته است.

6. J. Frieden, *The Trilateral Commission: Economics and Politics in the 1970s*, in H. Sklar ed. op. cit., pp. 61-75.

7. Mohameden Ould - Mey, *Global Adjustment: Implications for Peripheral States*, in *Third World Quarterly*, Vol. 15, No. 2, 1994, p. 341.

8. J. Frieden, op. cit., pp. 61-62.

9. Holly Sklar, *Founding the Trilateral Commission: Chronology 1970-1977*, in H. Sklar ed. op. cit., pp. 76-82.

10. H. Sklar and R. Everdell, «Who's Who on the Trilateral Commission», in H. Sklar ed. op. cit., pp. 90-122.

11. H. Sklar, *Trilateralism: Managing Dependence and Democracy; An Overview*, in H. Sklar ed. op. cit., pp. 1-57.

12. H. Sklar, *Trilateralism: Managing Dependence and Democracy*, op. cit., p. 9.

13. Cited in J. Frieden, op. cit., p. 63.

14. H. Sklar, *Managing Dependence and Democracy*, op. cit., p. 27.

15. Ibid.

16. Ibid., p. 18.

17. Koi Bird, *Co-opting the Third World Elites, Trilateralism and Saudi Arabia*, *Trilateralism*, op. cit., p. 345.

18. James Lilley, *Freedom through Trade*, in *Foreign Policy*, No. 94, Spring 1994, pp. 37-42.

19. Bird, op. cit., p. 343.

20. Ibid., p. 342.

21. Ibid., p. 345.

22. Lilley, op. cit., p. 38.

23. Ould - Mey, op. cit., p. 322.

24. Ibid., p. 322.

همچنین رجوع شود به نشریه بانک جهانی:

E. Peter Wright, *Les prets de la Banque Mondiale en faveur de l'ajustement structurel*, dans *Finances et Development*, September 1980.

25. Patrick Conway, *Debt and Adjustment*, in *Latin American Research Review*, Vol. 27, No. 2, 1992, p. 153., et P. Wright, op. cit.

26. W. Bello et Sh. Cumingham, *De l'ajustement structurel en ses implacable desseins*, *Le Monde Diplomatique*, Septembre 1994, pp. 8-9.

27. Stéphane Rillaerts, *Une reconstruction qui se fait attendre: Menace d'extreme droite sur le Nicaragua*, dans *Le Monde Diplomatique*, Septembre 1994, p.3.

۲۸. در روسیه نرخ بهره در تابستان ۱۹۹۴ به ۱۷۰ درصد رسید.

Marie Lavigne, *L' Economie Russe tout entier saisie par la Finance*, dans *Lo Monde Diplomatique*, 1994, pp. 6.7.

۲۹. لسترتارو، رویارویی بزرگ، ترجمه عزیز کیاوند، نشر دیدار، ۱۳۷۳، ص ۲۹.

30. Bello et Cumingham, op. cit., pp. 8-9.

31. Ibid.

۳۲. تارو، همان، صص ۳۹-۳۴.

33. Bill Clinton, *American Foreign Policy and the Democratic Ideal*, in *Orbis*, Vol. 37, No. 4., Fall 1993, pp. 651-660.

- Clinton addresses the Crisis in Haiti, in *World Politics (Taylor's Encyclopedia)* Nov. 1994, Vol. XIV.

34. *Le Monde Hebdomadaire*, 29 Septembre - 5 Octobre, 1994.

در دهه ۸۰ شماری فقرای آمریکای لاتین از ۱۳۰ میلیون نفر به ۱۸۰ میلیون نفر رسیده است. در همین منطقه، میزان افزایش ثروت ۲۰ درصد از ثروتمندترین افراد در مقایسه با افزایش ثروت ۲۰ درصد از فقیرترین انسانها برابر بوده است. اما بدون توجه به شرایط فوق، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به تحمیل سیاست تعدیل اقتصادی بر کشورهای بدهکار ادامه می دهند. واقعیت امر این است که هدف سیاست تعدیل اقتصادی رشد یا توسعه در جهان سوم نیست بلکه خصوصی کردن فعالیتهای اقتصادی، افزایش میزان وابستگی ها و هموار کردن زمینه برای توسعه منافع نخبگان اقتصادی جهانی، یعنی شرکتهای چند ملیتی و حامیان آنها می باشد. در همین حال، کشورهای موفق مانند آلمان و ژاپن و امروزه تایوان و کره جنوبی استراتژی عکس نظام بازاری یعنی کنترل واردات و سرمایه گذاری های هدایت شده توسط دولت را اتخاذ کرده اند و ارزش بسیار سریعی برخوردار هستند.

فاجعه ای تاریخی که بر کشورهای جهان سوم تحمیل شده و می شود این است که از طریق سیاست تعدیل اقتصادی، سیستم لیبرال انگلوساکسون که به گذشته تعلق دارد الگو قرار گرفته است. در حالی که سیستم سرمایه داری ژاپن که بیشتر بر مبنای کار گروهی، تولید گروهی با کنترل و نظارت دولت قرار دارد، الگوی آینده تلقی می شود.^{۳۲} پس از پایان جنگ سرد و پیروزی تاریخی سرمایه داری، رقابت بین سیستم های سرمایه داری پدید آمده است. الگوی جمع گرایی در مقابل الگوی فرد گرایی قرار گرفته است؛ الگوی اول رشد و توسعه سریعتر را به ارمغان آورده، اما این الگوی دوم است که بر کشورهای جهان سوم تحمیل می شود. ساختار ایدئولوژیک مسلط بر جهان، موجب شده است که نه تنها کشورهای جهان سوم خود را فراموش کنند بلکه برای دستیابی به خدمات شرکتهای چند ملیتی بر ضد خودشان به رقابت بپردازند و پیوسته امتیازات بیشتری به شرکتهای چند ملیتی بدهند.

تحت این شرایط - ویران شدن اتحاد جهان سوم، و سيطرة یافتن ایدئولوژی لیبرال - حلقه ای که بر گردن جهان سوم افکنده شده تنگ تر می گردد و ساختارهای عقب افتادگی و وابستگی در آینده تقویت خواهد شد. کلینتون، یکی از سرسخت ترین طرفداران نظام بازار آزاد برای حل مشکلات اقتصادی آمریکا می باشد. او بر همکاری نزدیکتر دولت و شرکتهای - و نه رقابت و اعمال فشار به سبک گذشته - تأکید دارد. اظهار نظرهای پی در پی او در مورد دموکراسی، حقوق بشر و صلح^{۳۳} نیز باید در راستای همین اندیشه ها بررسی شود. در نشست نمایندگان کشورهای تصمیم گیرنده برای صندوق بین المللی پول در مادرید در اکتبر ۱۹۹۴، طرح ارائه شده برای افزایش حق برداشت ویژه به میزان ۳۶ میلیارد دلار برای کمک به کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا، آسیا و کشورهای مستقل مشترک المنافع، بر اثر فشارهای آمریکا و انگلستان پذیرفته نشد.^{۳۴} کشورهای ثروتمند درباره تقسیم اقتدار خود بین صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی به توافق رسیده اند که سازمانهای فوق باید هماهنگی جدی تری در روابط متقابل خود اعمال کنند و نظارت سخت تری بر سیاستهای اقتصادی کشورهای جهان سوم داشته باشند.

□□ زیر نویس

1. George F. Ray, *On Long Cycles: Kondratieff and all that*, in *Annals of International Studies (Technology and International Relations)*, Vol. 13, 1983-84, pp. 43-52.

- Immanuel Wollenstein, *The World System after the Cold War*, in *Journal of Peace Research*, Vol. 30, No. 1, 1993, pp. 1-6.

۲. نقل شده از:

V.I. Lenin, *Imperialism the Highest Stage of Capitalism*, Foreign Languages Press, Peking, 1965, p. 94.

3. E.H. Carr, *The Twenty Years Crisis 1919- 1939*, London, Mc Milan, 1962, p. 147.